

کلاهبرداری‌ها بی‌عانه است. وی ادامه داد: تا زمانی که کالا را تحویل نگرفتید و از صحت آن کالا اطمینان حاصل نکردید به هیچ عنوان وجهی را پرداخت نکنید و پس از آن که کالا را تحویل گرفتید و از صحت اطمینان حاصل کردید تسویه حساب کنید. رئیس پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات پایتخت با اشاره به این که برخی از افراد سودجو کالایی را پایین تر از قیمت و با آدرس های غیرواقعی در سایت دیوار عرضه می کنند، افزود: پرونده هایی را داشتیم که غالبا آدرس مناطق شمالی تهران را می دادند و پس از آن که با آنها تماس می گرفتیم خودشان را فردی متمول یا دارای جایگاه اجتماعی خاص معرفی می کردند؛ برای مثال آن فرد خودش را پزشک معرفی می کرد و می گفت در حال رفتن به اتاق عمل هستم و وقت ندارم و اگر این کالا را می خواهید بیعانه ای

را پرداخت کنید تا این کالا را نفروشم و پس از آن که پول را دریافت می کرد شخص را بلاک می کرد و دیگر پاسخگو نبود. سردار معظمی گودرزی با تاکید بر این که سایت دیوار، شیپور و فضای مجازی محل مناسبی برای فروش کالاهای گران قیمت نظیر طلا و جواهر نیست، بیان کرد: هنگامی که شما این نوع کالاها را در منظر عموم قرار می دهید، بلافاصله مجرمین سایبری به سراغ تان می آیند و ممکن است با ترفندهای مختلف از رسید جعلی و ساختگی تا انواع کلاهبرداری و حتی تهدید جانی بخواهند به اموال تان دسترسی پیدا کنند و آنها به یغما رود؛ از این رو اگر خواستید طلا و جواهرات تان را بفروشید حتما در طلافروشی های معتبر که دارای مجوز هستند و از طریق فاکتوری که در اختیار دارید، این اقدام را انجام دهید.

خاطره جنایی

تشریح

ویژنامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳

چهارشنبه ۱۶ آبان ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۸۲

قتل مردی که

محبت نداشته!

رازگشایی از قتل مردی که قربانی توطئه همسر و پسرش شده بود، خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است که این هفته آن را روایت کرده ایم



۱۵ سال قبل به عنوان افسر جنایی در استان مرکزی مشغول خدمت بودم. صبح یک روز بهاری زن ۴۲ ساله ای هراسان با پرگه ای از کلانتری روبه روی من نشست و گفت همسر ۶۰ ساله اش سه روز پیش از خانه خارج شده و هیچ ردی از او وجود ندارد و ناپدید شده است. پرونده اولیه را خواندم. چهار روز از گم شدن جواد می گذشت. او سابقه اعتیاد یا کفیری نداشت و کارگر یک کارخانه بود.

همسرش در تحقیقات مدعی شد: جواد صبح برای کار از خانه خارج شده و بازنگشته است. فردای ناپدید شدنش به کارخانه رفتیم که همکارانش گفتند سر کار نیامده است. این چند روز پسر و خانواده شوهرم تمام بیمارستان ها و کلانتری ها را دنبال او گشته اند اما هیچ ردی از او به دست نیامده است.

اظهارات زن جوان را ثبت کردم و از او خواستم در دسترس باشد تا تحقیقات را ادامه دهیم.

فردا به محل کار مرد میانسال رفتم که همکارانش گفتند جواد مرد آرامی بود که سرش در کار خودش بود و هیچ مشکلی هم با دیگران نداشت. خانواده مرد گمشده و همسایه ها هم صحت گفته های کارگران کارخانه را تایید کردند.

گم شدن این مرد با این شرایط باعث شد احتمال دهم قربانی جنایت شده است. سراغ پزشکی قانونی رفتم و میان اجساد دنبال او گشتم اما جنازه او کشف نشده بود. بررسی خط موبایل مرد گمشده هم هیچ مورد مشکوکی نداشت.

به خانواده اش مشکوک شدم و همسر و پسر جوانش را زیر نظر گرفتم اما آنها هم مورد مشکوکی نداشتند.

ماه ها پشت سر هم می گذشت و پرونده جواد هم بدون هیچ پیشرفتی به عنوان پرونده کشف نشده داخل کمد رفت. هر چند ماه سری به پرونده می زدم چون می دانستم او به احتمال زیاد به قتل رسیده و نمی خواستم خونش پایمال شود.

پنج سال از مفقود شدن او می گذشت و من آماده انتقال به شهر خودم می شدم و قرار بود بعد از تعطیلات نوروز سال ۹۳ در پلیس آگاهی شهر خودم خدمت کنم. از اول اسفند مشغول نهایی کردن پرونده ها بودم که چشمم به پرونده جواد خورد. ته دل می گفتم کاش این پرونده را هم کشف می کردم و بعد از این شهر می رفتم.

سه روز بعد یکی از ماموران کلانتری های شهر تماس گرفت و فکر کردم قتل جدیدی رخ داده است. مامور کلانتری از آن سوی خط گفت: جناب سروان مردی با مرکز ۱۱۰ تماس گرفته و مدعی شده

است دوستش مرتکب قتل شده و برای او تعریف کرده است. پسر جوان را با دستور قضایی بازداشت کردیم اما منکر جنایت شده است. چه دستوری می دهید؟ به مامور گفتم پسر جوان را با هماهنگی قضایی به پلیس آگاهی بیاورند. تا زمانی که پسر جوان را بیاورند تمام پرونده ها را مرور کردم اما پدرکشی یا قتل که قاتلش شناسایی نشده باشد، ندیدم.

دو ساعت بعد افسر کلانتری وارد اداره جرایم جنایی شد و متهم را تحویل داد. با دیدن متهم خشمم زد چون او پسر جواد گمشده بود. پسر جوان با دستبند و پابند روبه روی من نشست و سرش پایین بود. از او خواستم واقعیت را بگوید که منکر شد و ادعا کرد او را اشتباهی دستگیر کرده ایم.

افسر کلانتری توضیح داد: حامد، پسر جواد هنگام مصرف مواد با دوستش به او می گوید پنج سال قبل پدرش را کشته است. دوست او هم با پلیس تماس می گیرد و موضوع را اطلاع می دهد.

افسر کلانتری در حال توضیح دادن بود که حامد یکباره بغضش ترکید و گفت: من پدرم را کشتم اما تنهایی این کار را نکردم و مادرم و معشوقه اش هم کمکم کردند.

اندکی آرام شد، از او خواستم واقعیت را بگوید که گفت: مادرم دستور داد پدرم را بکشم و خودش هم کمکم کرد. بعد هم با معشوقه مادرم، جسد را در بیابان رها کردیم. مادرم باعث شد من قاتل شوم و پدرم را بکشم. در حال مصرف مواد مخدر بودیم و حالم خراب بود، نمی دانم چرا به دوستم موضوع را گفتم و او رازم را فاش کرد.

سریع به بازپرس جنایی زنگ زدم و درخواست حکم بازداشت مادرم و معشوقه او را دادم. یک ربع بعد حکم بازداشت صادر شد و با بچه های عملیات به خانه مادر حامد رفتم و او و مرد جوان را دستگیر کردیم.

با این که ساعت ۴ بعدازظهر شده بود اما می خواستم راز این پرونده را بعد از پنج سال همین امروز فاش کنم. برای همین با رئیس اداره هماهنگ کردم تا بازجویی از هر سه نفر را انجام بدهم و برای فردا نگذارم.

ساعت ۵ عصر هر سه نفر روبه روی من نشستند تا اعتراف کنند. ابتدا از پسر خانواده خواستم اتفاقات آن روز را دقیق تعریف کند.

پسر ۲۷ ساله گفت: مدتی بود مادرم با پدرم سر

ناسازگاری گذاشته بود، وقتی علت را می پرسیدم مدعی می شد پدرم اذیتش می کند و دیگر تحمل او را ندارد. سر هر بهانه ای با پدرم درگیر می شد تا این که فهمیدم با هاشم ارتباط دارد و او را دوست دارد. مادرم این قدر زیر پایم نشست که پدرت مرا اذیت می کند و او را بکش که تحت تاثیر حرف هایش قرار گرفتم. آن شب باز هم دعوایشان شد و من که تحت تاثیر حرف های او بودم چند ضربه چاقو به پدرم زدم که خونین روی زمین افتاد. وقتی مادرم از مرگ او مطمئن شد به هاشم زنگ زد و مرد جوان به خانه مان آمد. سه نفری جسد را به بیرون از شهر بردیم و از بالای پل به پایین انداختیم و قرار شد کسی در این رابطه حرفی نزند.

زن ۴۷ ساله به نام سمیرا هم در مورد مرگ شوهرش و نقشش در جنایت گفت: همسرم آرام و کارگر یک کارخانه بود. بلد نبود محبت کند و هیچ وقت هم محبتی از او ندیدم. یک سال قبل از جنایت با پسری به نام هاشم آشنا شدم که مرا غرق محبت کرد و می گفت اگر شوهرم را از سر راه بردارم با من ازدواج می کند. من او را دوست داشتم و برای رسیدن به او حاضر بودم هر کاری را انجام دهم. با نقشه قبلی فرزندم، پدرش را کشت و هاشم برای انتقال جسد به کمک ما آمد. بعد هم موضوع گم شدنش را مطرح کردیم تا پلیس و خانواده اش شک نکنند و دستگیر نشویم. دو سال بعد از این که شوهرم را کشتیم پیش خانواده اش رفتم و گفتم نمی توانم بلاتکلیف بمانم و بعد با هاشم ازدواج رسمی کردیم و با او زندگی کردم تا این که امروز دستگیر شدیم.

مرد جوان هم تمام حرف های آن دو نفر را تایید کرد.

بازجویی که تمام شد آنها را تحویل بازداشتگاه دادم. ساعت ۱۱ شب بود و به سرعت به سمت خانه رفتم. تمام مسیر هم دلم برای جواد می سوخت که قربانی یک انتقام شده بود و از طرفی خوشحال بودم که تنها پرونده کشف نشده ام بعد از پنج سال و قبل از جابه جایی به نتیجه رسید و خون مرد بیگناه پایمال نشد.

تنها نقطه تاریک پرونده کشف جسد جواد بود. با ماموران پلیس محل رها کردن جسد تماس گرفتم و موضوع را گفتم که افسر جنایی آنجا گفت موضوع را بررسی و به من خبر می دهد. همکارم یک ساعت بعد زنگ زد و گفت: جناب سروان، دقیقا پنج سال قبل در همین زمان که گفتید جسد مرد ناشناسی زیر پل پیدا شد و به دلیل این که هیچ مدرکی

نداشت به عنوان ناشناس در

قم دفن شده است. با کشف

جسد و اعترافات سه متهم،

تحقیقات را تکمیل کردم و پرونده

را یک هفته بعد تحویل بازپرس

جنایی دادم.

